

چه ناگهان، چه ناگاه!

تو صد مدینه داغی، تو صد مدینه دردی
یتیم می شود خاک اگر که برنگردی
تمام شب نیفتاد صدای زوزه باد
چه بادهای سردی چه کوچه های زردی
دو کوچه آن طرف تر بیچ سمت لبخند
شکوفه می فروشد بهار دوره گردی
کسی می آید از راه چه ناگهان و چه ناگاه!
خدای من چه روزی! خدای من چه مردی!
از آسمان چهارم مسیح باز گشته ست
زمین ولی چه تنه است، مگر تو باز گردی...

دوره گردی

امتداد خط سرخ

شبی که نام تو در سوره تنزیل می پیچد
سرود آسمان در صور اسرافیل می پیچد
تمام خاک از عطر خدا لبریز می گردد
شبی که بند قنذاق تو را جبریل می پیچد
به دور حلقه چشم تمام خاکیان از شوق
ز اعجاز ظهورت موج رود نیل می پیچد
تو می آیی چراغ آفرینش می شود روشن
و نور آیه تطهیر در قندیل می پیچد
خدا وقتی که نازل می کند آیات کوثر را
به لب های ملک صوت خوش ترتیل می پیچد

برای امتداد خط سرخ نسل آینده
صدای کربلا در حلق اسماعیل می پیچد

اسماعیل سکاکی

چه خوب می شد اگر...

چه خوب بود که از تو زمانه پر می شد
و جای خالی تو شادمانه پر می شد
حدیث زلف تو را بی دلانه می خواندیم
تمام شهر شب از این فسانه پر می شد
شمیم زلف تو در هر کرانه می پیچید
فضای تنگ دل از بی کرانه پر می شد
نسیم وار ز هر جا عبور می کردی
نهال خاطره ها از جوانه پر می شد
ملال کنج قفس را ز یاد می بردیم
ز عطر سنبل و گل، آشیانه پر می شد
شکوه کوچ پرستو به شهر بر می گشت
وجود چلچله ها از ترانه پر می شد
سرود عشق و جنون را مرور می کردیم
و شهر از غزل عاشقانه پر می شد
نشان کلبه ما را کسی نمی داند
ز نور ناب حضور تو خانه پر می شد
ز کعبه نغمه توحیدی تو می آمد
حرم ز عطر تو ای بی نشانه پر می شد
و خوب می شد اگر در پگاه فصل ظهور
از آفتاب جمالت زمانه پر می شد

محمدعلی مجاهدی (پروانه)

مخواه پنجره‌ام را اسیر...

میان ظلمت این کوچه‌های تو در تو
دل‌م گرفته به یاد تو ای گل شب‌بو
هنوز مثل گل و پونه دوست دارم
هنوز مثل درخت و پرند و آهو
میان این همه آینه‌های سرد و سیاه
چراغ چشم تو از دور می‌زند سوسو
مخواه پنجره‌ام را اسیر پرده اشک
مخواه با غم غربت دل‌م بگیرد خو
شبی برای صدایت ترانه می‌خوانم
شب ستاره و آینه و گل و گیسو...
بیا که از نفست صد بهار گل بدمد
بیا که سبزه بروید دوباره بر لب جو...

شبییه مردها

به ساعت‌م نگاه می‌کنم شبیه مردها
سفید را سیاه می‌کنم شبیه مردها
هزار دفعه توبه می‌کنم از این دروغ، نه
و باز هم گناه می‌کنم شبیه مردها
دروغ دل شکسته را که تکه‌تکه می‌شود
دوباره روبه‌راه می‌کنم شبیه مردها
اگر چه خسته می‌شوم ولی به ردپای تو
هنوز هم نگاه می‌کنم شبیه مردها
تو می‌رسی و جان گرفته ریشه‌ام، به جان من
نگو که اشتباه می‌کنم شبیه مردها!



...چادرت، رمز سوره نور

... ای نگاهت گره‌گشای پدر
مادری کرده‌ای برای پدر
مانده بر دست آسمانی تو
ردپایی ز بوسه‌های پدر
وقتی از تو به لب سخن می‌برد
عشق می‌ریخت از صدای پدر
پدرت سخت مبتلای تو بود
آن چنان که تو مبتلای پدر
بودی ای ماه نور چشمانش
نور چشمان و پاره جانش
چادرت رمز سوره نور است
که در آن نور عرش، مستور است
چادرت هدیه خدا به تو بود
که ز هر گونه تیرگی دور است
چادرت از بهشت آمده بود
تار و پودش ز گیسوی حور است
چادرت جلوه‌گاه نور خداست
روشنی بخش وادی طور است
هر که این جلوه دید حیران شد
بعد ازین معجزه مسلمان شد*

* اشاره به سلمان شدن جمعی از یهودیان به واسطه نور چادرت حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها.

از خاک پای فضهات آرند کیمیا

ای چادر تو خیمه تشریف اولیا
طاوس کبریایی و ناموس اولیا
ای عطرسای جنت فردوس، بوی تو
قدری نه آن که خلد شود بر تو عطرسا
گر در بهشت خنده دندان‌نما کنی
پر گردد از ترانه روحی لک الفدا!
خیزد علی‌الصباح به مضراب هر نسیم
از تار و پود چادر پاکت خدا
مهر تو دلپذیر و فروغ تو دلنواز
نام تو دلنشین و کلام تو دلگشا
...

شیر تو گشت خون خدا در رگ حسین
تربیت تو بود که شد شاه کربلا
یکتا به دست‌بوس تو دستور داده است
یکتایی و به پیش تو قد نبی دو تا!
ای یازده سپهر ولا را تو آفتاب
فردای رستخیز، خدا را تویی لقا
حق چون حدیث فر و شکوه تو می‌کند
نامی نبرده است ز حورا به اهل اتی
تا قلب را ز نور ولایت طلا کنند
از خاک پای فضهات آرند کیمیا
بعد خدا یگانه هستی به جز تو نیست
هر کس به قدر فهمش فهمیده مدعا

شط مضمون

سر به بالا می‌رساند بام تو
با علی فرقی ندارد نام تو
شب شکفتی تا نبیند آفتاب
ذره‌ای از سایه اندام تو
نیت استادن تو رفتن است
هیچ راه پس ندارد گام تو
نکته‌ای نیلی ز رویت خوانده‌ام
شاعرم با صنعت ایهام تو
گیسوی پیرت جوانی را ندید
صبح شد در اول ره شام تو
داشتی ابرام در راه علی
تازیان خورده هر ابرام تو
شط مضمون است این عالم، ولی
ماهی شاعر پی الهام تو...